قاسم تبریزی، پژوهشگر تاریخ معاصر از فراز و فرودهای حیات سیاسی شهید نواب می‌گوید

جبهه ملی بعد از فداییان اسلام به مبارزات ملی شدن نفت پیوست

آیت‌الله کاشانی اختلافات میان مصدق و فداییان را فرعی می‌دانست

محمد جعفری
روزنامه‌نگار

شصت‌و سومین سالگرد شهادت سید مجتبی نواب صفوی بهانه‌ای شد تا به سراغ قاسم تبریزی، پژوهشگر تاریخ و رئیس بخش تخصصی مطالعات انقلاب اسلامی کتابخانه مجلس شورای اسلامی برویم و درباره ابعاد زندگی سیاسی و مبارزاتی رهبر فداییان اسلام به گفت‌وگو بنشینیم.

نواب صفوی و یارانش را خیلی‌ها لبه تیز مبارزات در جریان ملی شدن نفت می‌دانند و معتقدند اگر فداییان اسلام نبودند شاید صنعت نفت نیز لااقل در آن برهه هیچ وقت ملی نمی‌شد. تبریزی با تایید این گزاره حتی پا را فراتر می‌گذارد و تصریح می‌کند که مصدق هم در این مبارزه منشأ اثر بود اما او بیشتر در جنبه بیرونی و بین‌المللی ماجرا نقش داشت که حضور در دادگاه لاهه را می‌توان مصداق این موضوع دانست.

تبریزی درباره ائتلاف فداییان اسلام و جبهه ملی و اختلافات آنها بعد از تشکیل دولت نفت هم حرف‌های جالبی دارد برای خود. حرف‌هایی که شاید در این سال‌ها کمتر شنیده شده و مورد توجه قرار گرفته باشد. به اعتقاد او مهم‌ترین دلیل زاویه گرفتن این دو جریان از هم که به دستگیری‌های گسترده فداییان در دولت مصدق منتهی شد، خاستگاه، جهان‌بینی و ایده متفاوت آنها در اداره حکومت بود. این پژوهشگر تاریخ معاصر از سوءاستفاده مصدق از فداییان در دوره مبارزات ملی شدن نفت می‌گوید و تاکید می‌کند که مصدق اگر چه به جدایی دین از سیاست قائل بود، اما در دوره مبارزه از فداییان استفاده ابزاری کرد. تبریزی همچنین درباره نوع کنش سیاسی آیت‌الله کاشانی در میانه این اختلافات به نامه بسیار مهمی از حضرت امام اشاره می‌کند که البته هیچ‌گاه منتشر نشد. نامه‌ای که در آن حضرت امام دو انتقاد صریح نسبت به کاشانی مطرح می‌کنند و می‌گویند شما رفتید نهضت را دینی کنید اما خودتان سیاسی شدید. به علاوه آنکه اساسا در شأن شما نبود رئیس مجلس شورای ملی شوید و قبول کردن این سمت کار درستی نبود. تبریزی البته در توضیح گفته‌های خود به مصاحبه حضرت امام با حسنین هیکل و گفت‌وگو با حامد الگار ارجاع می‌دهد که از قضا هر دو در صحیفه امام وجود دارند. متن این گفت‌وگو را در ادامه می‌خوانید.

ارزیابی شما از نسبت میان فداییان اسلام با مرجعیت و علما چیست؟ آنها چقدر اقدامات خود را با مراجع هماهنگ می‌کردند و آیا اساسا روش مبارزاتی این جریان مورد تایید مرجعیت بود؟

در ابتدا باید موقعیت زمانی را بررسی کنیم و ببینیم وضعیت و شرایط در آن مقطع چگونه بوده است. اوضاع جامعه ما در زمان رضاشاه به گونه‌ای بود که جوشد اسلام و اسلام‌ستیزی حاکم بود. در دهه ۲۰ بعد از سقوط دیکتاتوری رضاشاه زمینه برای فعالیت اسلامی توسط جریانات اسلامی پدید آمد.

در این مقطع سه‌جریان اسلامی فعال در ایران یعنی جریان فقاهت و حوزه‌های علمیه است که با وجود مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی حرکت بزرگی در حوزه پدید می‌آورند. دیگری حرکت سیاسی و مبارزه با استبداد و استعمار است که توسط آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی و برخی روحانیون آن دوره مثل آیت‌الله سید محمود طالقانی، آیت‌الله غروی، حجت‌الاسلام حاج‌سراج انصاری، آیت‌الله شیخ محمد تهرانی و... شکل گرفت و در عرصه سیاست و جامعه شروع شد. جریان سوم هم یک جریان انقلابی بود که با شور و احساس هم‌جان پدید آمد و توسط فداییان اسلام به رهبری حجت‌الاسلام شهید سید مجتبی نواب صفوی پایه گذاری شد. لذا این سه جریان را باید بررسی کرد. شهید نواب سال‌ها شاهد و ناظر ظلم و ستم و اسلام‌ستیزی دیکتاتوری ۲۰ ساله رضاخان بود. از طرف دیگر می‌دید جریانات ضداسلامی و غیراسلامی فعال هستند. در رأس آنها جریان باهماد آزادگان با تشکیلات احمد کسروی قرار داشت که مراحل‌به‌مراحل به اسلام و امت اهلبیت(ع) و تشیع می‌توخت و حتی کسروی ادعای پیامبری هم داشت.

زمانی که شهید نواب فعالیت می‌کرد، بحث‌هایی در این مقطع مطرح می‌کند. در بسیاری از مکتوبات اگر کسروی نظیر کتاب شیعه‌گری کسروی به زبان عربی در کشورهای حوزه خلیج‌فارس و به‌ویژه در عراق چاپ می‌شود. شهید نواب زمانی بعد از خواندن متن کتاب درباره محتوای آن با چند تن از بزرگان و علمای نجف ازجمله آیت‌الله العظمی سید ابوالقاسم خوئی، علامه شیخ عبدالحسین امینی و آیت‌الله سید عبدالله مدنی درمورد مسأله صحبت می‌کند و متنقل القول علمی کسروی را مرتد اعلام می‌کنند.

در همین اساس، شهید نواب با آن حکم به تهران می‌آید و در سه مجلس با کسروی مناظره و مجادله می‌کند. جلسه اول و منزل کسروی می‌رود و اصرار می‌کند که حرف‌های تو خلاف است و مانع بر سر راه ملی شدن صنعت نفت عبدالحسین هژیر بود که یک عنصر بهایی و وابسته به سیاست انگلستان به شمار می‌آمد. اوباجلسوس حرفهای انگلستان در ایران یعنی میس لمبتون همراه بود به عنوان نخست‌وزیر و وزیر دربار در انتخابات دخالت می‌کرد. لذا مانع بزرگی در مسیر ملی شدن نفت بود.

رزم‌آرا در حالی نخست‌وزیر شد که اساسا فهم و درک سیاسی خاصی نداشت و صرفا چون یک نظامی بود، انتخاب شد. اووقتی به مجلس می‌رود تا کابینه خود را معرفی کند، می‌گوید ملتی که به مجلس می‌رود تا کابینه خود را معرفی کند، چگونه می‌خواهد بالایشگاه نفت را اداره کند. رزم‌آرا همچنین هشدار می‌دهد که هرگونه حرکت اعتراض‌آمیز و تظاهرات ممنوع است.

بعد از صحبت‌های رزم‌آرا، آیت‌الله کاشانی مصاحبه می‌کند و می‌گوید رزم‌آرا با این حرف‌ها مهدورالدم است. این اظهارات در روزنامه مربوط به دوسال و نیم قبل از ترور رزم‌آرا و رزیم هم بیش‌تر پیام را دریافت می‌کند که او به قتل محقق رسید. به هر حال مجتهد جامع‌الشرایط فتوایی داده بود و به دستور شهید نواب صفوی این حکم پدید به اجرا درمی‌آید. این گونه شد که رزم‌آرا در حالیکه مراسم رحلت آیت‌الله سید علی رضوی در مسجد سلطانی با مسجد شاه در این شرایط حکومت احساس می‌کند که به آخر خط رسیده، چون قدرتمندترین فردی در این مقطع بود، به دستور شهید نواب صفوی این حکم پدید به اجرا درمی‌آید. این گونه شد که رزم‌آرا در حالیکه مراسم رحلت آیت‌الله سید علی رضوی در مسجد سلطانی با مسجد شاه در روزنامه به قتل رسید.

> **فداییان اسلام زمینه را برای رئیس‌وزیری فراهم آوردند. اساسا کار ملی شدن نفت در داخل، تمام شده و آنچه دکتر مصدق تلاش کرد بعد خارجی مبارزات که در دادگاه لاهه حاضر شد.**
> **اگرچه در نهضت ملی شدن نفت ما دو جریان ناسیونالیستی و ما دو جریان مارکسیستی را در کنار هم داریم ولی با بررسی شرایط جامعه در حد فاصل سال‌های ۱۳۲۷ تا ۱۳۳۰ می‌بینیم که نقش علما و مراجع و روحانیون در جامعه و قدرت‌شان برای ایجاد جو ضدانگلیسی بسیار پررنگ‌تر است**

به قتل رساند و به قتل نرساند. تفاوت ترور با قتل این است که در ترور، به صورت پنهانی به سمت شخصی تیری را می‌زنند و او را از بین می‌برند اما وقتی می‌گوییم حد را جاری کرد یا به قتل رساند، یعنی با آگاه کردن مجرم و تعیین زمان، حد جاری شده است. مثل فردی که در دادگاه به اعدام محکوم می‌شود و در ساعت مشخص و زمان معینی طرف رأی می‌کشند.

با قتل کسروی، یک شور و هیجانی در جامعه ما پیدا شد. به هر ترتیب دولت به این مسائل بی‌توجه بود و افکار عمومی احساس می‌کردند این راه‌حل درست بوده است. از این رو، بین سال‌های ۱۳۲۷ تا ۱۳۲۷ فداییان اسلام با همان شور و هیجانی که داشتند در شهرها به تبلیغ و نشر معارف اسلامی و برگزاری میتینگ‌ها می‌پردازند. به عنوان نمونه در این دوره با آغاز جنایات گسترده جمهوریت‌ها در قلمبوس و مقدمات تاسیس حکومت اسرائیل در سال ۱۳۲۶، فداییان به دعوت آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی میتینگی در مسجد سلطانی برگزار می‌کنند که در آن حدود پنج هزار نفر آماده اعزام به فلسطین می‌شوند.

در سال ۱۳۲۷ و با پایان قرارداد اولیه دارسی در زمان مظفرالدین شاه، مبارزات ملی شدن صنعت نفت آغاز می‌شود. بر همین اساس در مجلس دوم، جریان بعدی رای‌دادن خلع ید استعمار انگلستان پدید می‌آید. در این موقعیت فداییان اسلام به دعوت و راهنمایی آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی وارد میدان می‌شوند.

یعنی از همین جا با جبهه ملی پیوند می‌خورند؟

خیر. در این مقطع هنوز جبهه ملی تاسیس نشده است. اولین مانع بر سر راه ملی شدن صنعت نفت عبدالحسین هژیر بود که یک عنصر بهایی و وابسته به سیاست انگلستان به شمار می‌آمد. اوباجلسوس حرفهای انگلستان در ایران یعنی میس لمبتون همراه بود به عنوان نخست‌وزیر و وزیر دربار در انتخابات دخالت می‌کرد. لذا مانع بزرگی در مسیر ملی شدن نفت بود.

آیت‌الله کاشانی از تبعید اعلامیه‌ای علیه مجلس مبعوثان و مصوبات آن می‌دهد. بلافاصله بعد از قتل هژیر، رزیم با رزم‌آرا یک دولت نظامی را به روی کار می‌آورد. رزم‌آرا به لحاظ نظامی فرد توانمندی بود و علاوه‌بر نفوذ زیاد در ارتش، با دربار هم ارتباط خوبی داشت.

رزم‌آرا در حالی نخست‌وزیر شد که اساسا فهم و درک سیاسی خاصی نداشت و صرفا چون یک نظامی بود، انتخاب شد. اووقتی به مجلس می‌رود تا کابینه خود را معرفی کند، می‌گوید ملتی که به مجلس می‌رود تا کابینه خود را معرفی کند، چگونه می‌خواهد بالایشگاه نفت را اداره کند. رزم‌آرا همچنین هشدار می‌دهد که هرگونه حرکت اعتراض‌آمیز و تظاهرات ممنوع است.

بعد از صحبت‌های رزم‌آرا، آیت‌الله کاشانی مصاحبه می‌کند و می‌گوید رزم‌آرا با این حرف‌ها مهدورالدم است. این اظهارات در روزنامه مربوط به دوسال و نیم قبل از ترور رزم‌آرا و رزیم هم بیش‌تر پیام را دریافت می‌کند که او به قتل محقق رسید. به هر حال مجتهد جامع‌الشرایط فتوایی داده بود و به دستور شهید نواب صفوی این حکم پدید به اجرا درمی‌آید. این گونه شد که رزم‌آرا در حالیکه مراسم رحلت آیت‌الله سید علی رضوی در مسجد سلطانی با مسجد شاه در روزنامه به قتل رسید.

در این شرایط حکومت احساس می‌کند که به آخر خط رسیده، چون قدرتمندترین فردی در این مقطع بود، به دستور شهید نواب صفوی این حکم پدید به اجرا درمی‌آید. این گونه شد که رزم‌آرا در حالیکه مراسم رحلت آیت‌الله سید علی رضوی در مسجد سلطانی با مسجد شاه در روزنامه به قتل رسید.

در واقع می‌توان گفت فداییان اسلام زمینه را برای رسیدن مصدق به نخست‌وزیری فراهم آوردند.

بله. اساسا کار ملی شدن نفت در داخل، انجام تمام شده و آنچه دکتر مصدق تلاش کرد بعد خارجی ماجراست که در دادگاه لاهه حاضر شد.

یعنی مصدق در داخل نقشی نداشت؟

نقش برزنگی نداشت. بنده نه متفاوت- با دو جریان با فرعی می‌دانست- نفت ما دو جریان ناسیونالیستی و اسلامی را در کنار هم داریم ولی با بررسی شرایط جامعه در حد فاصل سال‌های ۱۳۲۷ تا ۱۳۳۰ می‌بینیم که نقش علما و مراجع و روحانیون در جامعه و قدرت بسیج‌کنندگی آنها و ظرفیت‌شان برای ایجاد جو ضدانگلیسی بسیار پررنگ‌تر است.

گفته ماجرا همین جا است. چطور آن ائتلاف به اینجا می‌رسد و تعدادی از فداییان دستگیر می‌شوند؟

اینجا هم چیزهایی در تاریخ آمده و هم خود ما تحلیلی مشخص داریم که باید هر دو را بیان کرد. یک تحلیل این است که شهید نواب و تعدادی از همراهانش در سال ۲۸ در سازی یک مشروب‌فروشی را تعطیل کردند و شهید نواب را در جوی ریختند و شیشه‌ها را سر جای خود گذاشتند و مانع از فروش مشروب شدند. این اقدام خلاف قانون بود و در دادگاه پرونده‌ای برای نواب تشکیل شد. براساس یک روایت حین این دادگاه، یک ماه بعد از دولت مصدق اجرا شد. این البته روایتی است که خود دولت بیان می‌کند.

یعنی قبل از روی کار آمدن مصدق این اتفاق افتاده و حکمش در دوره نخست‌وزیری مصدق اجرایی شود؟

بله. این اتفاق مربوط به دوسال و نیم قبل از نخست‌وزیری مصدق است. روایت دوم چیزی است که علی رهنما در کتاب نهضت ملی شدن نفت بیان می‌کند. وقتی مصدق به مجلس می‌آید تا کابینه خود را معرفی کند، دکتر بقائی به او می‌گوید فداییان اسلام قصد ترور تو را دارند. مصدق هم به بحث‌های اینکه درباره کابینه و نفت صحبت کند، درباره ترور حرف می‌زند. اگر این را روایت غالب و مسند در نظر بگیریم، باید بگوییم که همواره شخصیت بقائی به‌عنوان عامل آمریکا در ایران از دهه ۲۰ تا سال ۶۵ مساله‌ساز بوده است. دیدگاه سوم که فکر می‌کنم بیانگر اصل موضوع باشد، این است که در دوران مبارزه چون دشمن مشترک وجود دارد و عرصه کار و هدف به ظاهر مشترک است طبیعی است که جریان‌های مختلف در کنار هم قرار بگیرند، اما در دوره ایجابی و اثباتی جریانی که می‌خواهد مدیریت کند، براساس نگرش و بینش خود عمل می‌کند.

مصدق این مساله دکتر مصدق و شهید نواب هستند که دو شخصیت متفاوت- نه متفاوت- با دو جریان با فرعی و چهار بینی معارض و مختلف محسوب می‌شوند. آقای مصدق یک شخصیت ناسیونالیست و مدافع دموکراسی غرب و خواهان جدایی دین از سیاست و به اصطلاح به عنوان عنصر ملی مطرح است. خاستگاه او، نه قزل و نه اسلام و نه دین است. درمقابل، شهید نواب صفوی یک روحانی مدافع اسلام و قرآن و مصاحب با حسنین هیکل و نیز حامد الگار به آن اشاره می‌کند و می‌گویند من به آیت‌الله کاشانی نوشتم شما رفتید نهضت را دینی کنید، خود سیاسی شدید. بیش از اینکه به جنبه سیاسی نهضت اهمیت دهید، به جنبه دینی اهمیت دهید. نقد دوم امام به آیت‌الله کاشانی هم این بود که در شأن شما نبود رئیس مجلس شورای ملی شوید و قبول کردن آن کار درستی نبود.

نقد سوم نسبت به جیسوت، با توجه به آنکه می‌گویید اصل آن هیچوقت منتشر نشده؟

اصل نامه پیدا نشد- من سال ۶۲ نامه‌ای به دفتر حضرت امام نوشتم و تقاضا کردم که آن نامه منتشر شود. به هر حال یک نامه عادی محسوب می‌شد و خود امام در سال‌های ۳۰-۳۱ نوشته و فرستاده بود. اگر چه جوابی داده نشد اما امام یک بار در صحبت با حامد الگار وقتی به دوره مبارزات نفت اشاره می‌کنند و بار دیگر در گفت‌وگو با حسنین هیکل به این نامه اشاره می‌کنند که هر دو نیز در صحیفه موجود هستند. قاعدتا این نامه باید در اسناد منزل آیت‌الله کاشانی موجود باشد و امیدواریم فرزند ایشان آقای دکتر محمود کاشانی کمیشعل جمع‌آوری و تدوین اسناد و اعلامیه‌های آیت‌الله کاشانی است، آن را پیدا کند.

این نامه در حقیقت زمانی نوشته می‌شود که نواب همچنان در زندان است؟

بله. در این دوره نواب در زندان است و فداییان اسلام در فشار هستند و آنهایی که تحمل کرده‌اند هم مورد ضرب و شتم قرار گرفته‌اند. در این باره شهید محمد واحدی شخصیت دوم فداییان اسلام مطرح می‌کند که این دستگیری و زندان و ضرب و شتم فداییان اسلام به دستور دکتر حسین فاطمی است، چون فاطمی تقریبا نزدیک‌ترین فرد به دکتر مصدق بود و پس از طور که نقل می‌کنند مشیر و مشاور و حافظ اسرار و مطالب خصوصی دکتر مصدق محسوب می‌شد. براساس این نگاه اگر فاطمی از زمان برداشته می‌شد، مصدق هم تسلیم می‌شد. بنابراین حق فرامرز فاطمی را مطرح می‌کنند. البته درمورد ترور فاطمی ما سندی نداریم که اینها ذائی از مجتهد گرفته باشند.

برای ترور فاطمی از این جهت که مخفی‌کاری صورت گرفته باشد و دولت نتواند تشخیص دهد عامل ترور چه جریانی بوده، جوانی ۱۵ ساله به نام محمدمهدی عبدخدایی بر سر آیت‌الله شیخ غلامحسین تبریزی انتخاب شد. او هم فاطمی را حین سخنرانی در یک مراسم هدف قرار داد. اگرچه ترور، کارگر نبود و با انتقال کثیر فاطمی به بیمارستان، او چون سالم به در برد، عبدخدایی نیز بلافاصله دستگیر شد و به زندان افتاد. فداییان اسلام در این مقطع به اعلامیه‌های سیاسی و بیانیه‌ها و اعلامیه‌ها ادامه می‌دهد تا بهمن ۱۳۳۱ که نواب از زندان آزاد می‌شود.

لطفا درخصوص فعالیت‌های شهیدنواب بعد از آزادی از زندان هم توضیح دهید.

نواب بعد از زندان مجددا فعالیت‌های سیاسی خود را شروع کرده و تلاش می‌کند میان نیروهای وحدت و وحدت بوجود آورد. به هر ترتیب در دوره محکومیت نواب بین فداییان نوعی شقاق و اختلاف ایجاد شده و آنها را به دو دسته تقسیم کرده بود. شکافی که بر سر آیت‌الله کاشانی پدید آمده بود و براساس آن برخی ایشان را به همکاری با مصدق متهم می‌کردند و برخی ضمن حمایت از آیت‌الله کاشانی منتقد این رویکرد بودند. لذا از دل فداییان اسلام، حزب خلق توسط امیرعباد الله کریاسچیان از فعالان فداییان اسلام پدید می‌آید که روزنامه نبرد ملت را منتشر می‌کند.

درحقیقت نواب در مقطعی آزاد می‌شود که حملات جبهه ملی و مصدق و دولت علیه آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی در جریان است. لذا تلاش های او برای جلوگیری از بوجود آمدن جنگ میان فداییان اسلام در این بستر باید فهم شود. پیرامون این موضوع باید دید یک بحث مستقل به مستندات آن بپردازیم.

شما فرمودید زمانی که فضا ایجابی و اثباتی می‌شود، اختلافات بروز می‌کند. مصدق درحالی نواب را ۲۰ ماه در زندان نگه داشت که مثلا عناصری را که دست‌شان به خون مردم تهران آغشته بود و در کشتار ۳۰ تیر دست داشتند، آزاد می‌کند، یعنی باآنها اختلاف نداشت ولی با نواب اختلاف داشت؟

برخی از آنها همانند متین دفتری افلوم دکتر مصدق بودند. اینجا دیگر باید تفکر آقای مصدق را بررسی کرد. از این نوع خطاها در دولت مصدق مکرر داریم. وقتی او اختیار ارتش را به دست گرفته، طبیعی است که نمی‌تواند با همان امرای ارتشی که وابسته به انگلستان و وابسته به دربار هستند دربار استعمار و استبداد بایستد. درواقع او اینجا هم کوتاهی می‌کند. رکن دوازدش در همین دوره علیه آیت‌الله کاشانی مرتب گزارش می‌دهد و می‌گوید در خانه کاشانی مجلس عزاداری برپا و زمینه برخورد مصدق با علما را فراهم می‌کند.

محمد رازی را به بزد تبعید می‌کنند. آیت‌الله شیخ محمد تهرانی را در خرداد ماه ۳۲ در ماه مبارک رمضان از منبر پایین می‌آورند و او را به زندان می‌برند. منزل آقای کاشانی را سنگ‌باران می‌کنند. افرادی از همین بان ایرانیست‌ها و حزب ملت ایران بر پایه بان ایرانیسم به خانه آیت‌الله کاشانی حمله می‌کنند و یک دو یک نفر را می‌کشند. اما کلانتری آیت‌الله کاشانی را احضار می‌کند که چرا در خانه شما درگیری شده است.

این برخوردها از دو حالت خارج نیست. مصدق یا نمی‌داند و در جریان اتفاقاتی که در این مقطع می‌افتد، نیست یا می‌داند و در قبال آنها سکوت می‌کند. اگر نمی‌داند، چرا در گزارش‌ها تأمل نمی‌کند؟

این گزاره را می‌توان تصور کرد که مصدق از اول هم بنای سوءاستفاده را از فداییان داشت؟ چون به هر ترتیب نوک پیکان مبارزه در بحث نفت، فداییان بودند. اما درنهایت نه‌تنها جایگاهی در دولت نفت نداشتند و هیچ‌بخشی از دیدگاه‌هایشان نیز عملی نشد که با آنها برخورد نیز صورت گرفت.

درمورد مصدق بحث‌های مختلفی است. برخی که خیلی بدبین هستند، می‌گویند او به این دلیل که در عصر مشروطه عضو تشکیلات فراماسونری در مجمع آدمیت شد، ماموریت داشت. برخی معتقدند چون او در دوران رضاشاه جزء مشاوران رضاخان بوده و در کنار یحیی دولت‌آبادی و سلیمان میرزا اسکندری و اینها قرار داشت، تفکراتی مشابه آنها پیدا کرده بود.

دسته دیگر روی مبانی فکری مصدق تکیه می‌کنند و می‌گویند او یک فرد ناسیونالیست غربگرا بوده و نسناگ او به مذهب نگاه سکولاریسم بود که دین از سیاست جداست و سیاست باید میراز آمیزش با دین باشد. براساس این نگاه در دوره اول او سیاسی کاری کرد و این نگاه را علنی نساخت و وقتی قدرت را گرفت، به گونه‌ای دیگر عمل کرد. در این میان، نگاه سوم واقعی‌تر به نظر می‌رسد. البته پیرامون دکتر مصدق زمانی بحث مستقل خواهیم داشت.

بالاخره همین دینی که به‌زعم مصدق از سیاست جداست، در مبارزات ملی شدن نفت یک رکن کمک تشکیلات تمام دینی زمینه به قدرت رسیدن او را فراهم کرد. آیا او پیش از چنین چنین اعتقادی نداشت و بعد به سکولاریسم معتقد شد؟

بوه‌فداییان ابزاری نگاه کرد. در این باره یک عالم اطرافیان آقای مصدق بودند. مصدق یک شخص نیست بلکه یک جریان است. افرادی که اطراف ایشان هستند مثل دکتر علی شایگان در کانون افکار دوره رضاشاه جزء سخنرانان است. الهیار صالح تربیت شده مدرسه آمریکایی هاست. او مدتی در ۱۲۹۴ مترجم سفیر آمریکاست. دهه ۲۰ و ۳۰ و ۴۰ و ۵۰ مدافع سیاست آمریکا در ایران است. بعد از کودتایی که آمریکایی‌ها انجام دادند، از اصل ۴ ترومن دفاع می‌کند و حتی می‌گوید سرنوشت ایران بستگی گره می‌خورد و ما باید ببینیم دموکرات‌ها روی کار می‌آیند یا جمهوری‌خواهان.

شاپور بختیار از ۱۳۳۱ با آمریکایی‌ها در ارتباط بوده است. غیر از این خود لائیک فرانسوی‌ها در مدرسه لائیک فرانسوی‌ها درس خوانده است. غلامحسین صدیقی یک آدم دینی بوده است. در اسناد لانه جاسوسی هست که او به دلیل ضدیتش با دین نمی‌تواند در روحانیت نفوذ داشته باشد. ابوالفضل قاسمی وابسته به ساواک بوده است و این درحالی بود که در حزب ایران و کمیته مرکزی جبهه ملی نیز حضور داشت.

برخی از اعضایی که درون جبهه ملی یا اطرافیان مصدق حضور دارند، این گوناند رد و قبل از آن اما از اینها ترجمه‌ای نداریم. درحالی که آثار مصری‌ها در آن مقطع ترجمه شده و لی ارایه چیزی نداریم و باز این درحالی است که مقالات زیادی از حسن البنا، سید قطب، شیخ محمد غزالی و محمد قطب در روزنامه‌های مصری منتشر شده بود.

خط مشی فداییان یک خط و مشی مسلحانه و پرشور و حرارت است. با توجه به قرائن موجود این تصور وجود دارد که مشی مجاهدین خلق نیز تا حد زیادی همین بوده. با این وصف تفاوت مشی این دو جریان چیست؟

سه تفاوت بسیار مهم میان این دو جریان وجود داشت. نخست آنکه سازمان مجاهدین خلق در کتاب «شناخت» و آثار خود، ایدئولوژی مارکسیسم را علم معرفی می‌کردند. این درحالی است که در آثار فداییان اسلام، مارکسیسم دشمن اسلام و دین معرفی می‌شد. به این دقیق ترمسکن است فداییان در مبانی ایدئولوژی ضعف‌هایی هم داشته باشند ولی ایدئولوژی آنها التقاطی نیست. در زمانی که تا ۱۳۳۲ از او دفاع می‌کردند، به دلیل مبارزه با انگلیس است. از طرفی دیگر بسیاری از عناصر تاثیرگذار در شاکله دولت مصدق از خاندان فرمانفرما و اقوام خودش هستند. داماد ایشان دکتر احمد متین‌دفتری وابسته به سیاست انگلستان است و دوره رضاشاه هم نخست‌وزیر بوده است. لذا اینکه مصدق او را همراه خود برای لاهه می‌برد، عملا با هیچ‌منطقی سازگار نیست. همان زمان عده‌ای اعتراض کردند که او وابسته به سیاست انگلیس است. آن گونه که مشهور است مصدق در پاسخ به انتقادات می‌گوید متین‌دفتری سهم خانم است. یعنی چیزی به نام تبری و تولی را ندارد.

این را آقای زاوش در کتاب «ولتمردان ایران» نوشته است. شما فقط لیست اطرافیان آقای مصدق را در دولتش از وزارتا رده‌های پایین بخوانید و در آن تفکر کنید؛ همین است.

نواب چگونه و در چه فرآیندی با اخوان المسلمین پیوند می‌خورد؟

شهیدنواب صفوی به دعوت شهید «سید قطب» به مصر می‌رود، اما قبل از آن، برای شرکت در کنفرانس آزادی قدس به کشور اردن سفر می‌کند و آنجا در دیدار با ملک حسین او را به دفاع از فلسطین تشویق می‌کند. سپس به مصر می‌رود و در دانشگاه الازهر سخنرانی می‌کند و شور و هیجان بالایی را در مردم پدید می‌آورد. در ادامه داماد حسن الابنا نواب را دعوت می‌کند. وقتی جمال عبدالناصر متوجه این موضوع می‌شود، خیلی محترمانه حجت‌الاسلام نواب را دعوت می‌کند تا مهمان او باشد. نواب نیز تاصر را مورد عتاب قرار می‌دهد که چرا با اخوان المسلمین این گونه برخورد می‌کنید؟ اینها مدافع اسلام هستند. ناصر درحقیقت با عنوان پذیرایی و میزبانی نواب را محدود می‌کند تا اخوانی‌ها نتوانند با او ارتباط برقرار کنند. لذا او فقط دو تا سه مصاحبه و سخنرانی در دانشگاه الازهر انجام می‌دهد و بعد به ایران بازمی‌گردد.

درخصوص ارتباط فداییان اسلام و اخوان المسلمین گزاره قابل ذکر دیگری به چشم می‌خورد؟

خیر. هیچ چیزی نداریم. جز سخنرانی‌های شهیدنواب برای اخوان المسلمین در مصر. درحقیقت هیچ ارتباط تشکیلاتی و سازمانی یافته‌ای میان آنها وجود ندارد. فقط بعد از شهادت حسن البنا سید قطب نامه‌ای را به آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی می‌دهد که بیاید و هبری اخوان را برعهده بگیرد. آیت‌الله کاشانی می‌گوید ما درحال مبارزه با انگلیس در ایران هستیم و ایران برای ما از آنجا مهم‌تر است.

به هر حال برخی میان این جریان و اخوان در مصر نوعی نسبت این همانی برقرار می‌کنند و این درحالی است که اساسا شکل مبارزه در این دو جریان کاملا متفاوت است و یکی به مبارزه مسلحانه معتقد است و دیگری حرکت‌های اجتماعی را الگوی کار خود قرار داده است.

تفاوت‌های اساسی‌ای میان آنها وجود دارد. در عین حال که هر دو در اسلامیت و در حاکمیت حکومت اسلام هم اطرافیان آقای مصدق بودند. مصدق یک شخص نیست بلکه یک جریان است. افرادی که اطراف ایشان هستند مثل دکتر علی شایگان در کانون افکار دوره رضاشاه جزء سخنرانان است. الهیار صالح تربیت‌شده مدرسه آمریکایی هاست. او مدتی در ۱۲۹۴ مترجم سفیر آمریکاست. دهه ۲۰ و ۳۰ و ۴۰ و ۵۰ مدافع سیاست آمریکا در ایران است. بعد از کودتایی که آمریکایی‌ها انجام دادند، از اصل ۴ ترومن دفاع می‌کند و حتی می‌گوید سرنوشت ایران بستگی گره می‌خورد و ما باید ببینیم دموکرات‌ها روی کار می‌آیند یا جمهوری‌خواهان.

شاپور بختیار از ۱۳۳۱ با آمریکایی‌ها در ارتباط بوده است. غیر از این خود لائیک فرانسوی‌ها در مدرسه لائیک فرانسوی‌ها درس خوانده است. غلامحسین صدیقی یک آدم دینی بوده است. در اسناد لانه جاسوسی هست که او به دلیل ضدیتش با دین نمی‌تواند در روحانیت نفوذ داشته باشد. ابوالفضل قاسمی وابسته به ساواک بوده است و این درحالی بود که در حزب ایران و کمیته مرکزی جبهه ملی نیز حضور داشت.

برخی از اعضایی که درون جبهه ملی یا اطرافیان مصدق حضور دارند، این گوناند رد و قبل از آن اما از اینها ترجمه‌ای نداریم. درحالی که آثار مصری‌ها در آن مقطع ترجمه شده و لی ارایه چیزی نداریم و باز این درحالی است که مقالات زیادی از حسن البنا، سید قطب، شیخ محمد غزالی و محمد قطب در روزنامه‌های مصری منتشر شده بود.

خط مشی فداییان یک خط و مشی مسلحانه و پرشور و حرارت است. با توجه به قرائن موجود این تصور وجود دارد که مشی مجاهدین خلق نیز تا حد زیادی همین بوده. با این وصف تفاوت مشی این دو جریان چیست؟

سه تفاوت بسیار مهم میان این دو جریان وجود داشت. نخست آنکه سازمان مجاهدین خلق در کتاب «شناخت» و آثار خود، ایدئولوژی مارکسیسم را علم معرفی می‌کردند. این درحالی است که در آثار فداییان اسلام، مارکسیسم دشمن اسلام و دین معرفی می‌شد. به این دقیق ترمسکن است فداییان در مبانی ایدئولوژی ضعف‌هایی هم داشته باشند ولی ایدئولوژی آنها التقاطی نیست. در زمانی که

> **آیت‌الله کاشانی معتقد بود ما درحال مبارزه با انگلستان هستیم و مسائل فرعی حل می‌شود. ایشان اختلافات نواب و مصدق را فرعی می‌دانست. همان زمان امام نامه‌ای به آیت‌الله کاشانی می‌دهند. آن نامه البته متاسفانه هنوز پیدا نشده اما مخرجت امام در مصاحبه با حسنین هیکل و نیز حامد الگار به آن اشاره می‌کند و می‌گوید سرنوشت ایران بستگی گره می‌خورد و ما باید ببینیم دموکرات‌ها روی کار می‌آیند یا جمهوری‌خواهان. شاپور بختیار از ۱۳۳۱ با آمریکایی‌ها در ارتباط بوده است. غیر از این خود لائیک فرانسوی‌ها در مدرسه لائیک فرانسوی‌ها درس خوانده است. غلامحسین صدیقی یک آدم دینی بوده است. در اسناد لانه جاسوسی هست که او به دلیل ضدیتش با دین نمی‌تواند در روحانیت نفوذ داشته باشد. ابوالفضل قاسمی وابسته به ساواک بوده است و این درحالی بود که در حزب ایران و کمیته مرکزی جبهه ملی نیز حضور داشت.**

فداییان اسلام فعالیت می‌کنند، نهضت خداپرستان سوسیالیسم هم هستند که می‌گویند ما عدالت اجتماعی را از سوسیالیسم و مبانی فلسفی را از اسلام می‌گیریم. در همان زمان فداییان اسلام فقط می‌گویند اسلام و تشیع.

تفاوت دوم به شکل اقدامات آنها برمی‌گردد. فداییان اسلام در عملیات‌های خود به فتوای مجتهد جامع‌الشرایط عمل می‌کنند. اتفاقا بعد از دستگیری فداییان اسلام و زمانی که مشخص شد آنها حکم قتل هژیر و رزم‌آرا و زدن حسین علاء را از آیت‌الله کاشانی گرفتند، بعد از حمله به حسین علاء در سال ۱۳۳۶ آیت‌الله کاشانی را دستگیر می‌کنند و حکم اعدام ایشان هم صادر می‌شود. اما با دخالت آیت‌الله‌العظمی بروجردی و آیت‌الله سید محمد بهبهانی مساله حل می‌شود. در واقع آیت‌الله بروجردی به شاه پیغام می‌دهد که اگاهی کاشانی مجتهد جامع‌الشرایط است و می‌تواند فتوا دهد.

حکم اعدام آیت‌الله کاشانی در زمان کدام دولت بود؟

در سال ۱۳۳۴ و نخست‌وزیری حسین علاء که فداییان اسلام به‌طور گسترده دستگیر شدند. سال ۳۴ آیت‌الله کاشانی را مدتی هم در زندان نگه می‌دارند. لذا موضوع بعدی این است که اینها سرخود کسی را به قتل نرسانند. درحقیقت ترور نیست؛ اجرای حکم است. مثلا امام فرمودند سلمان رشدی مهدورالدم است. اگر تو هم که کند، باید کشته شود. کشتن سلمان رشدی ترور نیست. همین الان هم بر ما واجب است که به آن عمل کنیم؛ حکم تعطیل‌ناپذیر است. درحالی که ترور این است که فردی گوشه‌ای بایستد و هدف را در حالت غافلگیری بکشد. پس فداییان اسلام ترور نکردند؛ حکم شرعی را اجرا کردند. تفاوت سوم آن است که در رأس فداییان اسلام یک روحانی قرار دارد و در بدنه آن تیز روحانیون به‌طور گسترده حضور دارند و تعدادی از روحانیون نیز از اینجا تا آن